

می‌کردند تمام مفاسد جامعه غربی را
او به وجود آورده است.

فرهنگ (FARHANG): یک موضوع
خطرناک نظامی که از سوی دشمن
اداره می‌شود و هدف آن تسخیر
مواضع استراتژیک ما و نابود کردن
ماست. فرهنگی: عامل دشمن.
وزارت فرهنگ: ستون پنجم دشمن.
تهاجم فرهنگی: عمل نظامی -
سیاسی که نیروهای فرهنگی قرار
است انجام دهند.

فرهنگستان (FARHANGESTAN):

جایی که قرار بوده محل نیروهای
فرهنگی باشد ولی معمولاً در آن
گروهی پیرمرد کم‌حوصله در جلساتی
به تغییر لغات و مذاکراتی در مورد
مسائل حساس هزاره‌های قبل
می‌پردازند.

فستیوال (FESTIVAL): جشنواره.
جشنواره فیلم: جشنی که در آن
گروهی هنردوست جمع شوند تا از
گروهی هنرمند خوش‌تیپ که تیپ
زده‌اند عکس بگیرند و در آن به
فیلم‌هایی که در مورد زندگی فقرا و
آدم‌های بیچاره ساخته شده است،
جایزه بدهند.

فسیل (FOSH): محافظه‌کار. از رده
خارج. جریان و فردی که تاریخ
مصرفش تمام شده و همه در سکوت

فرمایش (FARMAYESH): یک شیوه
اداره حکومت که در آن مردم گاو
فرض شده‌اند. فرمایشات: اظهارات
روزانه مسئولان محترم.

فرنگ (FARANG): اروپا. فرنگی. محل
زندگی خارجی‌ان. محلی که در آن
جاسوسخانه‌ها و سرویس‌های
اطلاعاتی مشغول گردآوری اطلاعات
در مورد ما هستند. جایی دور که در
آن یک مشت عرق‌خور فاسد مطرب
قمارباز رقااص از خدا بی‌خبر دائماً
اختراع و تولید می‌کنند و تمام این
کارها را برای ضربه زدن به ما انجام
می‌دهند.

فرودگاه (FOROODGAH): محل
تاخیر هواپیما. محلی که در آن
هواپیماربایان آماده دزدی هواپیما
می‌شوند. ساختمانی که از آن ضد
انقلاب مملکت را ترک می‌کند.

فروردین (FARVARDIN): اولین ماه
سال. ماهی که پانزده روز اول آن
تعطیل است و در پانزده روز بعد
دولت یکباره قیمت کالاها را افزایش
می‌دهد. زمان افزایش قیمت بنزین و
در نتیجه ماشین، خانه، فرش، طلا،
ارز، موتور سیکلت، دوچرخه، خیار،
سیب‌زمینی، سیگار، کبریت و غیره.

فروید (FROID): یکی از روانشناسان
اتریشی که تا سال‌ها علمای ما گمان

کامل منتظر خروج او از صحنه هستند. اکثر حکومت‌ها در فعالیت‌های ادبی و فرهنگی خود از فسیل‌ها استفاده می‌کنند. ضمناً به بقایای اجساد و استخوان‌های موجودات زنده که در لایه‌های زیرین زمین باقی مانده، هم گفته‌اند. روابط متقابل: فسیل‌ها در ایران از نفت حاصل می‌شوند و نفت به دست آمده، از فسیل‌های موجود برای بقا حمایت می‌کند.

فشار (FESHAR): کاری که راستگرایان برای راست کردن موجودات منحرف و چپ انجام می‌دهند. انواع: قانونی، غیرقانونی، فوق قانونی. وسایل فشار: چماق، طناب، قمه، آمپول، موتورسیکلت، چاقو ضامن‌دار، واجبی، گروه فشار. فشار (FESHAR): عمل اصلاح‌گرایانه جهت راست‌شدن استفاده می‌شود. بیت: «برو راست می‌کن مگو چیست راست». می‌آورند تا به آنان آورده نشود. انواع: قانونی، غیرقانونی، فیزیکی و فرهنگی. ارشمیدس از اولین عوامل گروه فشار گفته است: فشار وارد بر مطبوعات عیناً به تمام جامعه منتقل می‌شود. عامل نان خوردن آدم‌های بیکار.

فشارانۀ (FESHARANEH): یارانۀ

که دولت به گروه فشار می‌دهد.

فش فشوو (FESH FESHOO): موجودی که دائماً صداهای ممتد، ناهنجار و مشکوک از خود صادر می‌کند. نوع پوری آن معروف است. **فشفشه (FESH FESHEH):** وسیلهٔ اعلام نظر در شرایط نبود مطبوعات در دو هفتهٔ آخر سال. یک وسیلهٔ آتشبازی و تفریح صدادار.

فضاحت (FAZAHAT): نتیجهٔ نهایی اقدامات مخفیانه سیاسی در دوران فشار که پس از گشاد شدن فضای سیاسی صدای آن به گوش می‌رسد. **فضول (FOZDOI):** جاسوس نوپا. کسی که استعداد لازم برای کسب خبر و اطلاعات را دارد.

فقید (FAGHID): از دست رفته. کسی که تا یک روز قبل از مرگ موجودی مزاحم و اضافی تلقی می‌شد. مثال: تاریخ فرهنگ، ادبیات و هنر ایران.

فکاهه (FOKAHEH): طنزی که سانسور شده باشد. نوعی نوشته یا گفته خنده‌دار که منجر به شعور نمی‌شود. طنزنویس برای زنده ماندن مجبور است فکاهه‌نویس شود.

فک پیاده‌کردن

(FAKK PIYADEH KARDAN): فک زدن. دهن زدن. دهن سرویس کردن. سرویس کردن. ترتیب دادن. حساب

مخالفت با خدا و پیغمبر. طرفداران آن کراوات و کیف استعمال می‌کنند. با فراماسون که یک زیرزمین تاریک پراز اجنه لیبرال و دمکرات است ربط دارد. متخصص وقتی متعهد است که با ما قامیل باشد.

فیدل کاسترو (FIDEL CASTERO):

رهبر کوبا که در سال ۱۹۵۸ حکومت این کشور را در دست گرفت. وی موفق شد به مدت چهل سال با سخنرانی کردن مردم کوبا را در صحنه نگه دارد. جمله قصار: "تنها چیزی که در طول دوران کمونیسم در کوبا رشد مداوم خود را حفظ کرده است ریش فیدل کاسترو است". وی موفق شد به مردم بقبولاند که بدون اینکه چیزی به دست آورده باشند، فکر کنند چیزی به دست آورده‌اند.

فین (FIN): نام حمامی در کاشان. محل قتل امیرکبیر، غارتگر بیت‌المال سابق. در این حمام از طریق رگ زدن افراد را می‌کشند. کنایه از گرفتن دماغ. **فین فینی:** کسی که دماغش آویزان است. به کسی که تودماغی حرف می‌زند هم گفته شده است.

طرف را رسیدن. تسویه حساب کردن.

فکر (FEKR): چیزی که بعضی آدم‌ها در بعضی جاها استفاده می‌کنند و در نتیجه باعث می‌شود ما با مشت محکم و فریاد غرا و سلاح آتشین پیروز شویم.

فلاخن (FALAKHON): پدر جد توپ، خمپاره و بازوگا.

فلاسفه (FALASEFEH): جمع فیلسوف. موجوداتی که حرف‌های پیچیده و دشوار محدودی را به تعداد کمی از آدم‌ها می‌زنند ولی تعداد زیادی از آدم‌ها را دچار مشکل می‌کنند.

فلک (FALAK): چوبی که به پای آدم ببندند و با آن پا را بگیرند و شلاق بزنند. نخستین وسیله کنترل شعور و اختیار افراد.

فلک‌زده (FALAK ZADEH):

غیرخودی، نخودی، بی‌صلاحیت.

فن‌سالاری (FAN SALARI): در فارسی دری به آن تکنوکراسی گفته‌اند. حکومت مهندسان (از قبیل مهندس بازرگان، مهندس سحابی، مهندس بهزاد نبوی). بی‌دینی،

ق

ایران که همواره پس از انقلاب رشد مداوم داشته است.

قاندورات (GHAZORAT): عناصر مسئله دار. عوامل معلوم الحال.

قاشق (GHASHOGH): شیئی فلزی یا پلاستیکی برای خوردن غذا که نه لیز است و نه چنگک دارد و به همین دلیل با آن ماکارونی و استیک نمی خورند. واژه ترکی: قاشیق یا گاشیق. از قاشق به عنوان درواز کز و پیچ گوشتی و پاشنه کش هم استفاده می شود.

قاضی (GHAZI): کسی که حکم صادر می کند. کسی که مسئولان امر حقایق

قاتل (GHATEL): خودی. خودسر. کسی که جایی را دور زده باشد. کسی که به جای مالیدن واجبی آن را بخورد. موجودی شوخ طبع که در زمانی که مشغول آدم کشتن نیست در مورد اندیشه و فرهنگ و هنر حرف می زند. انواع: قانونی، غیرقانونی، بالفطره، خودسر، المامور معذور، حکم دار، بدون حکم.

قساچاق (GHACHAGH): کاری که پنهانی و با زرنگی انجام دهند. خرید و فروش کالایی که در انحصار دولت است و یا معامله آن ممنوع است. یکی از بخش های پیشرفته اقتصاد

را

به صورت تلفنی یا با موبایل به او می‌گویند. کسی که قدرت به زندان انداختن مخالفان تشکیلاتش را دارد. یکی از نکات بسیار مهم در مورد قاضی این است که در طول سال‌های اخیر حتی یک قاضی دزد و رشوه‌گیر هم در ایران وجود نداشته است. مثال: شریح قاضی، قاضی شارح، قاضی ایاس. نکته تاریخی قابل ذکر: همیشه قضاتی مورد توجه حکومت‌ها بوده‌اند که از سایر قضات فاسدتر و ابله‌تر و دروغگوتر بوده‌اند. قاضی از دید عبید زاکانی به شرح زیر آمده است:

قاضی: کسی که همه او را نفرین می‌کنند.

شاهد قاضی: کسی که هرگز راست نمی‌گوید.

میانجی قاضی: کسی که خدا و خلق از او راضی نباشد.

اصحاب قاضی: کسانی که گواهی می‌فروشدند.

همنشین قاضی: کسی که طالب زر است.

قاضی (در این جهان): هرگز حلال نمی‌خورد.

قاضی (در آن جهان): روی بهشت نمی‌بیند.

عاقبت قاضی: وخیم است.

رشوه: کارساز بیچارگان است در دستگاه قاضی.

خوشبخت: کسی است که هرگز روی قاضی نبیند.

در طول تاریخ ادبیات ایران به احتمال به یقین حتی یک نفر هم از قاضی و قضاوت او تعریف نکرده و رضایت نداشته است.

قاضی القضاة (GHAZI-OL-GHOZZAT): کسی که به اندازه چند قاضی عیب و ایراد دارد. رئیس قاضیان. رئیس القضاة.

قاطع (GHATEA): پایدار. مقابل سازشکار. موجودی محکم که با کمال شجاعت از اشتباهاتش دفاع می‌کند. کسی که ایستادگی کرده است. جمله قصار: وایستادم که وایستادم، دلم خواست که وایستادم، به تو چه که وایستادم، تا آخرش وایستادم، معلومه که وایستادم... الی آخر.

قاف (GHAF): یکی از کوه‌های بسیار معروف که اکثر محافظه‌کاران و تصمیم‌گیران اصلی و تعیین‌کنندگان سرنوشت ما از پشت آنجا آمده‌اند.

قالب کردن (GHALEB KARDAN):

انداختن. کلاه گذاشتن سر خریدار. یکی از معمول‌ترین روش‌ها در بازار مملکت. نسبت نمایندگان انتخاب

به انتفای موضوع. شاخ فندق. در سفرنامه قاضی روی بین نوشته جان هیوستن آمده است: «... تا به شهری رسید که در آن قاضیان قانون را هیچ به شمار نیاوردند، پس بگفت: از چه رو آن را نبشتید؟ قاضی بگفت: به تو چه مرتیکه الدنگ. و این گفت به چند کزت آمد».

قبرستان (GHABRESTAN): گورستان. آرامگاه. مهم‌ترین موضوع در امور فرهنگی مملکت. یکی از اصلی‌ترین پرکننده‌های اوقات فراغت مردم ایران. محلی که تکلیف ما از آنجا تعیین می‌شود.

قبض و بسط (GHABZ-O-BAST): تنگ و گشاد، شل کن سفت کن، یه سال اینوری یه سال اونوری، تکیه کلام عامیانه: سخت‌نگیر داداش. هر جور راحتی. Take it easy. با پلورالیزم و نسبی‌گرایی و مسافرت به فرنگ مربوط است. جهت رفع دگماتیسم چماقدار مفید است. واضع آن عبدالکریم سروش است. سخنرانی در دانشگاه‌های خارج (بسط) کتک‌خوردن در دانشگاه‌های داخلی (قبض).

قبول کردن (GHABOOL-KARDAN): کاری که سیاستمدارانی که تا دیروز دربان بودند در جریان پیشنهاد

شده به مردم پس از انتخابات. قالباق دزد (GHALPAGH-DOZD): یکی از انواع سارقان آماتور. کسی که هنوز حرفه‌ای نشده است. دو مرحله بعد از تخم‌مرغ دزد و شش مرحله قبل از کمیسیون گرفتن از کمپانی‌های بین‌المللی. این نوع از سارقان را هم‌ردیف آفتابه دزد دانسته‌اند.

قانون (GHANOON): یک نوع ساز که امروز آن را می‌زنند و تا مدت‌ها صدایش در نمی‌آید. همه در مورد آن حرف می‌زنند، اما هیچ‌کس آن را رعایت نمی‌کند. مزاحم. دردسر. سرخر. قید و بند. موضوعی رنج‌آور که باعث کاهش سرعت کار مسئولان مملکت می‌شود. هرکس به عنوان اجرای آن روی کار می‌آید و با زیر پا گذاشتن آن به کارش ادامه می‌دهد. یک نوع ساز زهی. مکافات. یک‌نوع شعار. برای دفع قضا و بلا فایده دارد. یک جور نوشته می‌شود و صد جور خوانده می‌شود و هزار جور فهمیده می‌شود. بعضی گفته‌اند: قانون بد بهتر از بی‌قانونی است. ضرب‌المثل عامیانه: کاجی به از هیچی.

قانون مطبوعات

(GHANOON-E-MATBOOAT): یک نوع قانون که اصلاح نشده آن اضافه است. کشک. موضوع منتفی. سالبه

معاونت وزیر در بنگلادش و بولیوی، انجام می دهند. معمولاً با عشوه انجام می گیرد. جمله قصار: "با اجازه بزرگترها، بعله".

قبیح المنظر

(GHABIH-OL-MANZAR): صدا و سیما، تصویر تلویزیون در ۵ شبکه. نام کامل: انکراالصوات و قبیح المنظر.

قبیحه (GHABIHEH): مؤنث قبیح. صور قبیحه: تصاویر زنان زشت. معمولاً به تصاویر زنانی که ظاهراً خوشگل هستند ولی یادشان رفته است لباس بپوشند گفته می شود. چاپ آن به عنوان بهانه برای تعطیلی نشریات مورد استفاده قرار می گیرد.

قتل (GHATI): کشتن. نابود کردن. با طناب یا چاقو، کسی که مخالف است را در گوشه ای خفه کردن یا قطعه قطعه کردن. یک نوع نصیحت دردناک. یک شیوه برخورد در دوران سازندگی. قتل های اخیر: کشتن برخی افراد در ده سال اخیر.

قرطاس بازی (GHERTAS BAZI):

کاغذ بازی. بوروکراسی. نگاه کنید به بوروکراسی، هرچی دیدید از چشم خودتان دیدید.

قرن (GHARN): یک دوره صد ساله. واحد پیشرفت اجتماعی در جامعه

ایران.

قره العین (GHORRAT-OL-EIN): نور چشمی. عزیز بابا. ملیجک. عزیز کرده. کسی که مورد توجه مقامات عالیه است. کسی که هر غلطی دلش می خواهد می کند و کسی به او چیزی نمی گوید. پسر عباسقلی خان.

بیت:

داشت عباسقلی خان پسری

پسر بی ادب و بی هنری
کسی که اگر آدم هم بکشد او را زندانی
نمی کنند.

قریه (GHARIYEH): محلی سرسبز و دور افتاده و کم جمعیت که بزرگان ما دوران کودکی و نسوجوانی و جوانی شان را در آنجا می گذرانند و بعد با مینی بوس به تهران می آیند و پدر ما را درمی آورند.

قسم خوردن (GHASAM-KHORDAN):

سوگند خوردن. پای خدا را برای دروغ به میان کشیدن.

قشو (GHASHO): روش پاکسازی خشونت طلبانه چهارپایان

قصر (GHASR): کاخ، کوشک. محل اجتماع توطئه گران سلطنت طلب علیه ما. محل حضور مستکبران و مرفهان بی درد.

قطب (GHOTB): محور. مالک. شیخ و بزرگ تر قوم. موجودی با ریش سفید

امور و هدایت دیگران مورد استفاده قرار می‌گیرند.

قـلدر (GHOLDOR): راست. محافظه‌کار. سنتی. کسی که به مردم اجازه نمی‌دهد.

قلم (GHALAM): یک شیئی انحرافی و مسئله‌دار که با آن اهداف استکبار جهانی حاصل می‌شود. قلم به دست موجودی مسئله‌دار و معلوم‌الحال که به جای پا از دست برای گرفتن قلم استفاده می‌کند و از طریق آن قلم اهداف شیطنانی خود را جامه عمل می‌پوشد. قلم به مزد: کسی که حق‌التألیف و حق‌التحریر می‌گیرد، بقیهٔ علما و فضلا به جای دستمزد کارشان ماچ می‌گیرند و نه مزد. اهل قلم: جاسوسان دشمن.

قمه (GHAMEH): یکی از وسایل ترویج اندیشه‌های متعالی و مقابله با تهاجم فرهنگی دشمن. شیئی آهنی کوتاه‌تر از شمشیر و بزرگ‌تر از خنجر. جهت اثبات هویت و غیرت انقلابی فرو می‌رود و استفاده می‌شود.

قهقهه (GHAH GHAHEH): صدای ناهنجار و مشکوک دشمن علیه فرهنگ سنتی و ملی و آغاز یک اقدام گسترده برای ضربه زدن به انقلاب.

قیچی (GHEICHU): وسیله‌ای فلزی برای بریدن فیلم یا کاغذ یا نوار و

انبوه و چهرهٔ ساکت و آرام که دیگران دائماً دستش را می‌بوسند.

قطب‌نما (GHOTB-NAMA): شبکهٔ تلویزیونی که دائماً قطب را نشان می‌دهد.

قطع (GHAT-A): جدا کردن. بریدن. کندن. مهم‌ترین واقعه‌ای که در ایران دائماً به دلایل و اشکال مختلف اتفاق می‌افتد.

قطعنامه (GHAT-A-NAMEH): نامه‌ای که پس از پایان یک اجتماع بنویسند یا بخوانند. نامه‌ای که در مورد امور قطعی یا در مورد قطع کردن بعضی امور نوشته شود. نامهٔ قاطعانه: نامه‌ای که در آن با لحنی پراز اهانت، مقداری فحش به دشمن داده می‌شود و دشمنان تهدید به نابودی می‌شوند. **قلاده (GHALLADEH):** وسیله ارشاد و هدایت حیوانات.

قلچماق (GHOLCHOMAGH): مردی که از خود بیگانه شده و به چماق تبدیل شده. موجودی که در کتک زدن ایینه و استحاله شده است. مرد چماقی. ترکیب قلدر و چماق. از این اشیاء - یا جانداران - جهت فشار استفاده می‌شود. عضو گروه فشار. موجودی پهن‌اور و طولانی که دست‌ها و پاهایش قابلیت وارد کردن فشار فراوان دارند و جهت اصلاح

قیم (GHAYYEM): موجودی که عقل
ما دست اوست. صاحب. ارباب.
ولی. رئیس. موجودی که قبل از
اینکه به ما بگوید بمیر، می میریم.

حذف برخی از اندیشه‌های
فیلمسازان یا نویسندگان. یکی از
وسایل کنترل ارتباط جمعی. چپ
اندر قیچی: کنترل چپ و سانسور آن.

ک

تشکیل دهند و تصمیماتی بگیرند که بعداً به اجرا درنیاید یا با مخالفت مجلس روبرو شود.

کاپیتال (KAPITAL): سرمایه. دارایی. کتاب اصلی کارل مارکس که اکثریت قریب به اتفاق مارکسیست‌های جهان وقت مطالعه آن را پیدا نکرده‌اند، خیلی هم مهم نیست، چون برای انقلاب کردن احتیاجی به مطالعه و تحقیق وجود ندارد.

کاپیتالیست (KAPITALIST):

سرمایه‌دار. موجودی که همه به او بد می‌گویند، اما از او اطاعت می‌کنند. کارآموز (KARAMOOZ): کسی که

کابوس (KABOOS): حالتی سنگین و ناراحت‌کننده که در آن حالت انسان احساس می‌کند دائماً شاهد حوادث ترسناک و آزاردهنده و رنج‌آور است و احساس می‌کند می‌خواهند او را نابود کنند و اموال و زندگی را از او بگیرند. در این حالت انسان فکر می‌کند که خوابیده است، هرچه سرش را تکان می‌دهد و چشمانش را باز و بسته می‌کند، می‌بیند که اینها را در خواب ندیده و در تمام مدت بیدار بوده است.

کابینه (KABINEH): اتاقی که در آن هیئت وزیران بنشینند و جلسه

تصمیمات اصلی را می‌گیرد. عامل اصلی. رئیس کل. مدیر کل.
کاراته (KARATE): ورزشی رزمی که در آن دو حریف با صداهایی عجیب و غریب و ناشی از سوزدل با حرکاتی عصبی همدیگر را کتک می‌زنند و پس از پایان هر ضربه دوباره بلند می‌شوند و به هم نگاه می‌کنند. تماشای این ورزش در فیلم‌های سینمایی بسیار هیجان‌آور و در ورزشگاه بسیار خسته‌کننده است.
کارتون (KARTOON): فیلم نقاشی متحرک که برای بچه‌ها می‌سازند اما بزرگ‌ترها آن را نگاه می‌کنند.
کاردار (KARDAR): مسئول محترمی که به دلیل تغییرات سیاسی داخلی بیکار شده و اخیراً کاری در سفارتخانه پیدا کرده و در آنجا مشغول آموزش زبان شده است.
کارزار (KARZAR): محلی که در آن کار زیاد است. پسوند زار برای مکانی که چیزی در آن زیاد است به کار رفته است، مانند لاله‌زار، گندمزار و علفزار. در گذشته چون تنها کار مردم جنگیدن بود به محل جنگیدن کارزار می‌گفتند.
کارشناس (KARSHENAS): اضافی. به درد نخور. سرخر. (مأخوذ از ترکی): سن که او زون اضافه‌سن، اضافه کاری

نیستی سن؟

کسارگزاران (KARGOZARAN): یک جریان سیاسی که هم چپ است و هم راست. آن‌که راهنما به چپ بزند و به راست بپیچد. آن‌که پسته ببرد و دور بیاورد. دکان دو دهنه تجاری - سیاسی. لوازم ضروری: مصاحبه، دوچرخه، مبل استیل، قیچی، لبخند مرموز، بانک جهانی، کجدار و مریز.
کاریکاتور (KARIKATOOR): نقاشی خنده‌دار که آنچه در درون آدم‌هاست نمایش بدهد. این تعریف به درد خودمان می‌خورد، چون شامل اشیاء نمی‌شود.
کاسه گدایی (KASEH-E-GEDAYI): آنچه در دست بگیرند و با آن درآمد کسب کنند. در کشورهایی که قرار است مشکلات بشریت را حل کنند و مسئولان آن زیاد از محرومان جهان دفاع می‌کنند کاربرد دارد.
ضرب‌المثل: جیک‌جیک مستونت بود، فکر زمستونت بود؟
کاکل (KAKOL): مقداری مو که عناصر دشمن از زیر روسری بیرون بپندازند و نیروهای متعهد برای برگرداندن آن به جایگاه اصلی حقوق بگیرند و زندگی خود را بگذرانند.
کالباس (KALBAS): مقداری گاو پخته که به شکل استوانه درآمد باشد.

نفر مظلوم بدبخت کنند تا هدایت شود. اولین مراحل فعالیت خشونت طلبان. زدن کسی با دست یا چوب با شلاق به قصد قربت.

کدیور (KADIVAR): دهقان. برزگر. محسن کدیور: یک نوع محقق و نویسنده که جهت تکمیل تحقیقات و تحصیلات خود به زندان رفت و ثابت کرد که عصر تفتیش عقاید به سر آمده است.

کر (KAR): ناشنوا. کری: ناشنوایی. نوعی بیماری که اکثر حاکمان و فرمانروایان در هنگام ملاقات با مردم و شنیدن دردهای آنان به آن دچار می شوند.

کراوات (KRAVAT): تکه پارچه‌ای باریک که به یخه پیراهن می بندند و تمام مشکلات از همانجا شروع می شود. علامت راست بدون مسئله دار معلوم الحال وابسته به سرمایه داری کمپرادور.

بیت:

آنچه اسباب گرفتاری هر مرد و زن است

همه تقصیر کراوات من است

کُرکُری (KORKORI): شعارهایی که گروه خشونت طلب وقتی پنجاه نفری یک نفر عنصر مسئله دار را در گوشه خیابان پیدا کنند به گوش او بخوانند.

کامپیوتر (KAMPIOOTER): رایانه. یک ماشین الکترونیکی که در آن قرار است کارهای مهمی بکنند. اما از آن برای بازی شطرنج یا فوتبال یا بازی های سروصدادار استفاده می کنند. وسیله جلب مشتری به قصابی و آپاراتی.

کانال (KANAL): محل عبور اخبار از مردم به مسئولان و از مراکز خبر به مردم. راه عبور.

کاندیدا (KANDIDA): نامزد. داوطلب. کسی که برای انتخاب شدن توسط دیگران خود را معرفی می کند. موجودی که به مدت یک ماه فداکار، مردمی و باگذشت است.

کانون نویسندگان

(KANOON-E-NEVISADEGAN):

ام الفساد. محل اجتماع عناصر واجب القتل. جایی که فعالیت های ضد انقلابی مانند داستان نویسی و شعر در آن انجام شود. محل مورد علاقه سعید امامی.

کپیدن (KAPIDAN): نحوه خواب مستضعفان و محرومان.

کتاب (KETAB): دردسر. مشکل. عامل انحراف. کتابخانه، پایگاه ضد انقلاب. کتابدار: عامل دشمن.

کتک زدن (KOTAK-ZADAN): کاری که گروهی خشمگین و عصبانی با یک

سخنرانی تهدیدآمیز.

کره (KAREH): با حال، خوب. اساسی، دیش، میزون، کره لازم: موجودی که قاطی کرده باشد. به کسی که بالاتر از عملش مصرف کند، گفته می شود.

کشک (KASHK): نتیجه اقدامات اجرایی، کشک ساییدن، تلاش کردن برای اصلاح امور، آش کشک خاله: کنایه از وضع اجتناب ناپذیر و غیرقابل تحمل.

کشور (KESHVAR): محلی که در آن هر کاری دلمان بخواهد می کنیم، چهاردیواری، اجباری.

کفش (KAFSH): نوعی پاپوش چرمی یا از جنس سخت دیگر که به پا کنند تا در صورت لگزدن به مردم پایشان درد نگیرد.

کلاس (KELAS): درجه، مرتبه، نوعی ادواطوار، کلاس گذاشتن: برای مردم افاده آمدن، کلاس بالا: آدمی که ظواهرش پوشاننده بواطنش است.

کلاسیک (KLASIC): مدرسه ای، قدیمی، اثر هنری یا فرهنگی یا ادبی که در گذشته جالب بوده و در حال حاضر خسته کننده است. علاقمند به موسیقی کلاسیک: کسی که در اتاقش نوارهای بتهوون نگه می دارد، اما در ماشینش موسیقی عباس قادری و

سوسن و بلاک کتز گوش می دهد.

کلاش (KALLASH): حقه باز، کسی که قشنگ حرف می زند، اما کارهای بد می کند، کسی که بعد از دست دادن با او باید انگشت هایتان را بشمارید که کم نشده باشد.

کلمه (KALAMEH): موضوع بنیادین دعوا میان روشنفکران و حکومت، انحراف اولیه.

کلنگ (KOLANG): وسیله ای فلزی با دسته چوبی که رؤسای مملکت دوبار آن را در دست می گیرند، یک بار برای خراب کردن و بار دوم برای اینکه نشان بدهند که قصد درست کردن دارند. ابزار نمایش تلویزیونی سازندگی.

کلیات (KOLLIYAT): موضوع مورد علاقه مسئولان، آنچه در پاسخ به مشکلات اقتصادی و افزایش قیمت ها به آن اشاره شود.

کلیشه (KLISHE): مجموعه ای از حرف های تکراری که مسئولان امر بگویند. مثال: عناصر دشمن، عوامل امپریالیسم، مسئله دار، آب به آسیاب ریختن، ایستادگی، پایداری، تا آخرین قطره خون، اجنبی، بیگانه. روش مورد علاقه گوبلز و استالین و عناصر مشابه.

کلینیک (KLINIK): محلی که در آن

کمیت (KAMMIYAT): موضوع مورد
علاقه مسئولان روابط عمومی.

کمیسیون (KOMISION): محل
شنیدن جدیدترین جوک‌های
سیاسی.

کنایه (KENAYEH): نحوه گفتمان
سیاستمداران با همدیگر.

کنترل (KONTROL): واریسی. بازدید.
عملی بی‌فایده که توسط گروهی که
هیچ کار مفیدی ندارند، برای
جلوگیری از مسائلی که احتمال وقوع
آن هم وجود ندارد، انجام می‌شود.

کنجکاو (KONJKAV): فضول محترم.

کنش‌پذیر (KONESH PAZIR):
سازشکار، منفعل، ایضاً بی‌تربیت.
(ر.ک.ی. میرشکاک)

کنش‌مند (KONESHMAND):
بی‌تربیت.

کوچه‌علی‌چپ

(KOOCHEH-E-ALI-CHAP): نام یک
کوچه، محل عبور بعضی اعضای
جناح چپ، ایزگم کردن، خود را به آن
راه می‌زنند.

کیهان (KEYHAN): جهان. دنیا.
روزگار. عالم. مجموعه سیارات
منظومه شمسی. به توپخانه مراجعه
شود.

دانشجویان پزشکی با بیماران
مراجعه کننده دکتر بازی می‌کنند.
درمانگاه آماتور.

کمافی‌السابق (KAMA-FELSABEGH):
نحوه افتادن اتفاقات در کشور.

کمپانی (KOMPANY): رجوع کنید به
شرکت، اگر کسی آنجا نبود منتظر
بمانید تا من بیایم.

کمد (KOMOD): محل پنهان شدن
حسن آقا. جایی که در آن لباس هم
می‌گذارند.

کمونیسم (KOMONISM): یک نظریه
سیاسی که برای دفاع از محرومان و
فقرا به وجود آمد، بعد به ایدئولوژی
کارگران تبدیل شد، بعد برای دفاع از
نمایندگان کارگران مورد استفاده قرار
گرفت، بعد مورد استفاده حاکمانی
قرار گرفت که خودشان را طرفدار
کارگران می‌دانستند، بعد به وسیله
سرکوب کشورهایی تبدیل شد که
قرار بود کارگران آنها سر کار بیایند،
بعد به ایدئولوژی رهبران حزب
تبدیل شد، بعد شد ایدئولوژی
نظامیان، بعد تبدیل شد به
ایدئولوژی رؤسای سازمان امنیت،
بعد تبدیل شد به یک موضوع
تاریخی که جهت مطالعه پژوهشگران
قابل توجه است.

گ

سیاست اقتصادی دولت‌هایی که در جهت منافع مردم کار می‌کنند.

گرمابه (GARMABEH): رجوع کنید به حمام و سعید امامی. در هنگام مراجعه مواظب روش دقیق استعمال داروی نظافت باشید.

گروگان (GEROGAAN): دیپلمات. کسی که با اجازه دولتی به کشوری وارد می‌شود منتهی توسط نیروهای خودجوش دستگیر شده و بعد از ماه‌ها به کشورش برمی‌گردد.

گروه (GOROOH): جماعت. دسته. گروهک: جماعتی که مردم طرفدارش نیستند. گروه تحقیر شده. به اصطلاح

گالری (GALERY): محلی که در آن هنرمندان تابلوهای خود را به نمایش می‌گذارند و گروهی در آنجا جمع می‌شوند و به همدیگر تبریک می‌گویند و برای همدیگر عشوّه می‌آیند. محل عرضه آثار هنری و تقاضای آثار غیرهنری.

گام به گام (GAAM-BEH-GAAM): لیبرال. سازشکار. سیاستی که نتیجه رادیکالیسم است و منجر به رادیکالیسم می‌شود.

گوز (GORZ): چماق پیشرفته. چماق رادیکال. سرچماق.

گرفتن (GEREFTAN): مهم‌ترین

گروهک: گروه بسیار تحقیر شده. به اصطلاح گروهک‌نما: گروه فوق‌العاده بسیار تحقیر شده.

گروه فشار (GOROOH-E-FESHAR): یک‌نوع گروه. شرایط عضویت: عصبی باشد، فشار بدهد، تب داشته باشد، دندان درد داشته باشد، فحش آبدار بلد باشد. جهت پاسخگویی به انتقادات مورد استفاده قرار می‌گیرد. تاریخ مصرف آن محدود است.

گریاندن (GERYANDAN): وظیفه قانونی صدا و سیما.

گریبان (GERIBAAN): محل اصلی انجام وظیفه خشونت طلبان. جایی که بگیرند تا اصلاح کنند. محل استعمال طناب برای گفت‌وگو میان عناصر خود سر و روشنفکران.

گزارش تحقیق

(GOZARESHI-E-TAHGHIGH):

گزارشی که در آن نه مقصر معلوم است، نه نام کسی در آن آمده، نه معلوم شده اصل قضیه چه بوده و نه قرار است به نتیجه برسد.

گزارشگر تلویزیون

(GOZAREHGAR-E-TV): مردی که

مؤدبانه می‌ایستد و متنی را که حفظ کرده است می‌خواند و تمام تلاش خودش را می‌کند که خدای نکرده مردم به موضوع گزارش هیچ توجهی

نکنند. ماست. بی‌خاصیت.

گزینش (GOZINESH): ایجاد یک سیستم اطلاعاتی کاملاً دقیق و حساب شده برای انتخاب بی‌استعدادترین آدم‌ها برای انجام و مهم‌ترین کارها.

گستاخ (GOSTAKH): موجودی که دارای زبان است و از زبانش برای جواب دادن به سئوالات استفاده می‌کند و اگر محکم توی سرش زدند می‌گوید: آخ!

گفتمان (GOFTEMAN): حرف زدن با

یکدیگر. همزمان حرف زدن. حرف زدن دو نفر که به حرف همدیگر گوش نمی‌کنند. گفت‌وگوی دو خودی که تعدادی نخودی شاهد آن باشند. گفت‌وگو کردن در مورد ضرورت گفت‌وگو کردن. یک واژه شیک که حرف زدن در مورد آن باعث رفع چشم زخم می‌شود. مذاکره، معانقه، مصاحبه، مخصوص جامعه مدنی باشد. برای آدم‌های بیکار و بلا تکلیف بخصوص رؤسای جمهور فایده دارد. بیت:

گفتمان آمد دلیل گفتمان

چون که کارت نیست از آن در نمان
لقلقه زبان. برای دفع هشت محکم
دوای مجرب است. ضرب‌المثل
عامیانه: آفتابه لگن هفت دست، شام

و ناهار هیجی.

گفت و گوی تمدن‌ها

(GOFTO GOOY-E-TAMMADDONHA):

یک مکتب فلسفی که در آن حرف‌های شیرینی را به زبان‌های مختلف بیان می‌کنند. نام یک سازمان دولتی که در آن همزمان با کتک خوردن توریست‌های خارجی با متفکران خارجی حرف‌های خوب خوب می‌زنند. مذاکره دیپلماتیک سابق. یک نوع گفتمان که در آن دو نفر تمدن روبه‌روی هم می‌نشینند و گفتمان می‌کنند. نوع دسته‌جمعی آن در عربستان سعودی اخیراً دیده شده. نمونه‌های مشاهده‌شده: هانتینگتون، دریندا، محمدجواد لاریجانی، کریستین امانپور. در حوالی غیاث‌آباد دامغان به آن جاسوسی هم گفته‌اند. گفت‌وگوی تمدن‌ها برای درمان مشیت محکم فایده دارد. گفت‌وگوی تمدن‌ها دونسوع است: علنی، غیرعلنی. شاعر در باب «غیرعلنی» فرموده: بیت: نشود قاش کسی آنچه میان من و توست. (رک.م.ج.

لاریجانی)

گلف (GOLF): ورزش ویژه کسانی که حیاط خانه‌شان پارک است و حداقل ۱۰۰ تا ۱۵۰ نوکر و کلفت دارند و در تمام روز بیکارند. نوعی ماشین که درش باز نیست.

گوچه‌فرنگی (GOJEH FARANGI):

میوه‌ای قرمز رنگ که در جریان اعتراض علیه سیاست‌های یک سخنران مورد استفاده قرار می‌گیرد. استعمال آن همراه با تخم مرغ گندیده اثر بودارتر و مؤثرتری دارد.

گوش (GOOSH): یک عضو مظلوم بدن انسان که معمولاً مورد استفاده قرار نمی‌گیرد، مگر توسط زنان برای انداختن گوشواره و مأموران برای کسب اطلاعات.

بیت:

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله من آنچه، البته به جایی نرسد فریاد است گیوتین (GIOTIN): یکی از اشیاء قتاله که فرانسوی‌ها برای اعتراض به استعمال مکرر آن انقلاب کردند و بعد از انقلاب مکرراً از آن استفاده کردند.

Reza.Golshah.com
www.KetabFarsi.com

ل

خوابیده، صدای کلفت، زخم روی گونه.

لاستیکی (LASTIC): موجودی ارتجاعی، سیاه، گرد و پیش پا افتاده که دارای قدرت استهلاک بالا بوده و متکی به باد است. این موجود در اثر مواجهه با موجودات تند و تیز بادش در می‌رود.

لاشخور (LASHKHOR): موجودی که دست‌آورد دیگران را مورد استفاده قرار می‌دهد. بعد از طوفان، زلزله، انقلاب و مرگ سر و کله‌اش پیدا می‌شود. ویژگی‌ها: سماجت، و پسررویی، مصرف هر نوع شیئی باقیمانده، بد

لابه (LABEH): شیوه احقاق حق در سیستم قضایی. روش بیان نظرات، دیدگاه‌ها و شرح احوال نیروهای غیر خودی. درخواست با استفاده از هنر ملودرام. ناله‌ای که در آن از کلمات هم استفاده می‌شود.

لات (LAT): خشونت طلب، موجودی که حق دارد همه چیز به هر کس بگوید و جلوی آدم را بگیرد. موجودی که رفتارهای فراقانونی می‌کند. گنده لات: رهبر لات‌های محله. ابزارهای ضروری: چاقو دسته صدفی ساخت زنجان، قمه، زنجیر، دستمال یزدی، نوچه، کفش پاشنه

سلیقه بودن.

لاطائفات (LATAELAT): مجموعه کلماتی که نویسنده‌ای که حق با او نیست در دفاع از چیزی که به آن معتقد نیست، در جایی که به زور غضب شده علیه کسانی که حق حرف زدن ندارند، می‌زند.

لاف زدن (LAF ZADAN): شیوه اغراق شده اظهار نظر. شیوه نقل مش قاسم غیاث آبادی از جنگ کازرون. ضرب‌المثل «بخش تحتانی آشکار و آتش بازی؟». در اعلام مواضع قاطعانه سیاسی - نظامی کاربرد فراوان دارد.

لالمونی (LALMOONY): کسی که سیاست سکوت اتخاذ کرده است. لایق (LAYEGH): مدیری که قرار است برکنار شود. غارتگر بیت‌المال. لاینحل (LAYANHAL): مشکلات اقتصادی کشور.

لایندقطع (LAYNAGHATEA): شیوه سخنرانی سخنرانان. نحوه اهانت مؤثر. شیوه تبلیغات تلویزیونی.

لبخند (LABKHAND): شیئی غیر ضروری. احساس استکباری و شیطانی. حالتی که در اثر توجه به سیاست‌های کشور به مردم دست می‌دهد. زهرخند: لبخندی که آدم تحت فشار می‌زند. نیش‌خند:

لبخندی که فرد در هنگام فشار دادن می‌زند. لبخند مسخره: خنده مجریان تلویزیون. ریش‌خند: لبخندی که کاندیداها پس از انتخابات به ریش‌رآی‌دهندگان می‌زنند. تبسم: لبخند دیپلماتیک دو گرگ در حال مذاکره با یکدیگر.

لت و پار (LAT-O-PAR): نتیجه مواجهه با گروه‌های فشار.

لجاجت: (LAJAJAT): پافشاری. ایستادگی. استقامت. به ایستادگی بر سر اصولی که مشخص نیست، در مقابل دشمنی که قصد جنگ با ما ندارد هم گفته شده است. وقتی کسی همه چیزش را از دست داد لجاجت بهترین شیوه برای نشان دادن این است که هنوز هم چیزی وجود دارد.

لحاف (LAHAF): روانداز. پارچه‌ای ضخیم پر از پشم یا پر یا پنبه که در شرایط استبدادی زیر آن گفتمان می‌کنند. در شرایط آنارشستی بر سر آن دعوا می‌کنند و در شرایط شبه دموکراتیک زیر آن کارهایی را که لازم نیست کسی بدانند انجام می‌دهند. ضرب‌المثل: «زیر لحاف کرباسی، چه می‌دونه کسی، چه می‌کنه کسی».

لخت مادرزاد

(LOKHT-E-MADARZAD):

کسی که همه اموالش مصادره شده

صنیع الملک، کبیر، سردار، حضرت
مستطاب، قائم مقام.

لیله (LALIE): مسئول محترم. نوع
رابطه مسئولان نسبت به مردم.

لندهور (LANDAHOOR): انگلیسی:
سرزمین حوری‌ها. نام پادشاهی در
هند که بسیار درشت قامت و بلند قد
بوده است. شرط گزینش نیروها برای
فعالیت در گروه فشار.

لنگ (LONG): پارچه‌ای به اندازه
تقریبی یک متر مربع که در حمام
جهت پوشش استفاده می‌شود. با آن
شیشه ماشین پاک می‌کنند. با قطیفه
استفاده می‌شود. از لنگ برای
خودکشی استفاده نمی‌شود.

پیت:

حمومی آی حمومی

لنگ و قطیفه‌ام زور بردن.

لنگر انداختن

(LANGAR ANDAKHTAN): حالت
مسئولی که با استعفایش موافقت
شده و او را اخراج کرده‌اند، اما
نمی‌خواهد برود. در صورت کنگر
خوردن زیاد حادث می‌شود. لنگرگاه:
محل مسئولیت مسئول فوق‌الذکر.

لوده (LODEH): شوخ طبع، به
بازیگران کمدی‌های تلویزیونی
می‌گویند. کسی که لو می‌دهد. زنی که
لو می‌دهد. به کسی که فکر می‌کند

است خشونت‌طلبان به خانمی که
مقنعه‌اش کمی عقب رفته است هم
می‌گویند.

لخ (LEKH LEKH): صدای کفش
نیروهای اصول‌گرا در هنگام عبور از
راهرو برای گرفتن تصمیمات
استراتژیک سیاسی - نظامی - اقتصادی
- فرهنگی و اجتماعی.

لرزان (LARZAN): حالت مستهم در
هنگام بازجویی.

لطیف صفری (LATIF-E-SAFARI):

مدیر مسئول نشاط. نام یکی از
نمایندگان سابق و دائم و بعدی و
غیرقابل تغییر مجلس. متولد ۱۳۲۴.

کسی که نرم است و در ماه صفر به
دنیا آمده. کسی که در ماه صفر لطیف
شده است. کسی که در ماه صفر نیرال
شده است. پهلوان. اسناد دانشگاه.

مردودالصلاحت. همین یکی کم بود
که به شمس و جلایی پور اضافه شد.
اساساً اینطور آدم‌ها باعث می‌شوند
که همه علیه‌شان شکایت کنند.

لقب (LAGHAB): اسمی که به آن

شهرت پیدا کنند جز نام اصلی. نامی
که جامعه روی آدم‌ها بگذارد. مثال:

فری تردست، حسن دراز، صفری
جیع جیفو، شمسی پهلوان، ناز پسر،
شعبون بی‌مخ، آویزون، یا نامی که
حکومت‌ها روی افراد بگذارند. مثال:

خیلی با مزه است هم گفته‌اند.
 لوزی (LOWZI): مربع اغراق شده
 آنارشیزت که تعادلش را از دست داده
 است.

لولیدن (LOOLIDAN): وول خوردن.
 در هم لولیدن: شیوه حرکت آنتن
 مخفی در میان تظاهرات دانشجویی.
 لیبرال (LIBERAL): آزادیخواه،
 آمریکایی، بی‌ناموس، نامرد.
 وطن فروش، تهاجم فرهنگی کند. به
 عنوان اتهام برای از بین بردن مخالف
 استفاده شود. باسوات. از فرنگ
 برگشته. ضرب‌المثل عامیانه: لیبرال
 لیسانسه است، لیسانسه فرانسه است.
 کراوات بزند. ادوکلن استعمال کند.

تمیز باشد. اهل دعوا و بزنبزن نباشد.
 مجازاً به جای پدرسوخته و نامرد در
 حوالی دامغان مستعمل بوده.
 لید (LID): مقدمه‌ای که در ابتدای
 مصاحبه یا گزارش مطبوعاتی
 می‌نویسند تا چیزی که در مصاحبه
 آمده است مجدداً توضیح داده شود،
 نکند که کسی متوجه نشود.
 لیسانس (LISANCE): حد فهم و
 شعور نیروهای خشونت طلب. در
 گذشته به جای فحش ناموسی مورد
 استفاده قرار می‌گرفت. لیسانسه:
 کسی که مرتکب تحصیلات
 دانشگاهی شده باشد.

م

در عید و عزا. ماتمکده: استودیو ضبط صدا و سیما. ماتم سرا: ساختمان مرکزی صدا و سیما. صاحب عزا: علی لاریجانی.

ماتیک (MATIC): خط قرمز حضور بانوان در صحنه.

مادون (MADOON): کسی که از مافوق اطاعت کند. مادون قرمز: کسی که در هنگام خجالت کشیدن از مافوق، قرمز می شود. مادون بنفش: کسی که در هنگام زور شنیدن از مافوق، بنفش می شود. معمولاً مادون بنفش به دلیل اشعه‌ای که از مافوق ساطع می شود

مات (MAAT): حالت چهره کسی که تمام روزنامه‌های صبح و عصر را مطالعه کرده باشد. حالتی که به انسان پس از اینکه یک سرباز پیاده یک وزیر را کتک می زند دست می دهد.

ماتادور (MATADOR): موجودی خوش تیپ و مریض احوال که پارچه قرمز جلوی چشم یک گاو معصوم عصبی می گیرد و بعد از عصبانی کردن، او را لت و پار می کند و مورد تشویق یک مشت موجود خشونت طلب واقع می شود.

ماتحت (MATAHT): مخالف مافوق.

ماتم (MATAM): حالت صدا و سیما

آنقدر گریه می کند تا بنفش شود.
ماده (MADDEH): جنس مسئله دار.
مارشال (MARSHAL): یک مقام شجاع در ارتش. ظاهراً در یونان باستان این مقامات از فرط شجاعت به جای شال مار به گردنشان می انداختند و به همین دلیل به آنان مارشال می گویند.

ماکیاویسم (MAKIAVELISM):
 شیوه صادقانه و روراست در سیاست. روشی که همه سیاستمداران از آن انتقاد می کنند، اما به آن عمل می کنند. کاری که سیاستمداران در عمل به آن می رسند. جمله قصار: سیاستمدار غیر ماکیاویست سیاستمدار مرده یا زندانی است.

مامور (MAAMoor): کسی که به او امر می شود. کسی که فرمان را اجرا می کند. آن که دستوری را اجرا کند و به آدم زور بگوید و وقتی دلیل آن را پرسید، بگوید: به تو چه و به من ربطی ندارد. جملات قصار: «خفه شو»، «حرف نزن»، «همینه که هست»، «صدات در نیاید»، «به مأمور دولت تو هین می کنی؟»

مبتدی (MOBTADI): کسی که نظرات اساسی می دهد.

مبتذل (MOBTAZAL): این واژه به دو

معنی آمده است. معنی اول: موضوعی که در دسترس باشد. عادی. معمولی. روزآمد. آنچه همه از صبح تا شب ببینند و بشنوند. عامه پسند. معنی دوم: عمیق. آنچه مسئولان امر نفهمند. بالاتر از دیپلم. غیر تبلیغاتی. آنچه مورد رضایت ما نیست. تمیز. خوشگل. باحال. جذاب. آنچه آدم های فهمیده بگویند.

مبتکر (MOBTAKER): کسی که با افکار پوسیده اش قصد ایجاد انحراف در اهداف عالی را دارد. خائن بالفطره.
متخجر (MOTAJAJER): کسی که در حال تبدیل شدن به سنگ است. کسی که سنگ شده است. موجودی که از تمام شیوه های عقلی و علوم جدید و روش های کلامی برای اثبات احمقانه ترین نظرات استفاده می کند.
مترو (METRO): قطار زیرزمینی. یک وسیله حمل و نقل که ساخت آن آغاز می شود ولی به پایان نمی رسد. وسیله نان در آوردن و تبلیغات. آرزوی محال. نام فرهنگستانی: خودروی جمعی دراز مهمل.

متصدی (MOTESADDI): کسی که انجام کار را به بعد موکول می کند.

متضرر (MOTEZARRER): ملت شریف ایران.

نباشد شعر را از رو بخواند. آن که فراوان غلط بگوید.

مجهول الهویه (MAJHOOLLOHVEH):

کسی که همه او را بشناسند. کنایه از کسی که می دانیم آدم خوبی است ولی نمی خواهیم اسم او را ببریم. دشمن داخلی.

محافظه کار (MOHAFAZEH KAR):

گروه حفاظت کننده. راست سابق. با خطر از دست دادن شغل مواجه است. راست راست راه می رود، چپ چپ نگاه می کند.

مهاکمه (MOHAKEMEH): یک نوع

نمایش برای حذف مخالفان. اعلام حکمی که تعیین شده به کسی که زیاد حرف می زند.

محروم (MAHROOM): آنکه محرم

نیست. غیر خودی. نخودی. شهروند درجه دو.

محفل (MAHFEL): جمع دوستانه

عناصر خودی. جایی که در آن عناصر خودی جمع شوند و در آن تصمیم به قتل غیر خودی ها بگیرند. تاریکخانه اشباح. نوعی محفل. محل اجتماع تصادفی. در آنجا ساز کوک می کنند، بعداً صدایش درمی آید. محل تصمیم گیری فرهنگی با استفاده از طناب. کار تشکیلاتی - تصادفی می کند. انواع خودسر، دوستانه،

متظاهر (MOTAZAHER): آن که بسیار تظاهرات کند. آن که با محاسنش معایبش را بپوشاند. وجیه الدوله.

متعهد (MOTAAHHED): کسی که اگر

قرار باشد بین تعهد به دولت و تعهد به حقیقت یکی را انتخاب کند تا آخرین قطره خون به دولت وفادار می ماند. کسی که از هنر و علم و فرهنگ و ادبیات استفاده تبلیغاتی کند. انسانی که راه حل مشکلات مالی اش را پیدا کرده است.

متعلق (MOTEMALEGH): انسان

مطلوب صدا و سیما. نتیجه منطقی نظام آموزشی موجود. خواری طلب.

متناقض (MOTANAGHEZ): موضع

کنونی مسئولان نسبت به گذشته.

مجاز (MOJAZ): اجازه داده شده.

آنچه مجوز داشته باشد. اثر هنری مانند فیلم یا موسیقی یا کتاب که تمام چیزهای خوب و جالبش حذف شده باشد.

مجری (MOJRI): کسی که اجرا کند.

کسی که برنامه تلویزیونی اجرا کند. آن که بی دلیل عبوس باشد و بی دلیل بخندد. آن که شوخی های سبک کند. آن که در شرایط مختلف مستقیماً به اکثریت مردم اهانت کند. کسی که شیوه گفتارش شبیه بنگاهی هاست اما اظهارات فلسفی می کند. کسی که بلد

دشمن ستیز، جنایی و غیره دارد.

محمد مددیپور

(MOHAMMAD MADADPOOR):

فیلسوف، هنرشناس، استاد دانشگاه، نویسنده، کاشف میکلائز و لئوناردو داوینچی، آثار وی بارها و بارها توسط کسانی چون دکتر احمد فردید، دکتر رضا شایگان، شهریار زرشناس بدون اجازه مورد استفاده قرار گرفته. جملات قصار: «انسانیت، حیوانی است». «دانشمندان و فیلسوفان بی سوادند».

مخلص (MOKHLESS): کسی که توانایی خاصی ندارد، تحصیلات درخشانی هم نکرده، سابقه کار قابل توجهی هم ندارد، از کارگری هم خوشش نمی آید، اهل سرمایه گذاری هم نیست.

مخمل (MAKHMAL): پارچه راحت طلب مرفه بی درد.

مدرنیته (MODERNITE): یعنی امورات جدید، مثل تکنولوژیا و میزامپلی.

مدنی (MADANI): شهری، جامعه مدنی: محلی که هر کسی هر کاری در آن خواست می کند. محلی که صبح تا شب در داخل کشور گفتمان و در خارج از کشور گفتگوی تمدن ها شود. جامعه ای که در آن قاتل و مقتول و

ضارب و مضروب با هم حال کنند. محل خاله بازی.

مراقبت (MORAGHEBAT): سیاست داخلی حکومت هایی که کاملاً مردمی هستند و به مردم اعتماد مطلق دارند.

مردک (MARDAK): مرد قبلی. آقای سابق. جناب آقای اسبق. حضرت آقای قدیم.

مردم (MARDOM): ملت شریف. عامل بیگانه. موجودات مسئله دار. بی صلاحیت ها. عناصر خودی و نخودی. نردبان. مزاحمان.

مرز (MARZ): جایی که دو کشور را از هم جدا می کند. حد فاصل ما با بدی ها.

مزدور (MOZDOOR): آن که حقوق بگیر دولت نباشد. آن که از دیگران دستمزد بگیرد. نویسنده. متفکر. پژوهشگر. داستان نویس. شاعر. سردبیر. مخالف.

مزلف (MOZALIAF): پسری که موی بلند دارد. کلمه ای مجعول در زبان فارسی که احتمالاً پیرمردهای کچل به دلیل حسادتشان به جوانان خوش تیپ و برای تحقیر آنان ساخته اند.

مساوات (MOSAVAT): برابری. با هم برابر بودن. جمله قصار: همه با هم

باشد.

مصاحبه (MOSAHBEH): رپرتاژ آگهی، بده‌بستان، نون بیار کباب ببر، تعارف و تکلف، عذاب ممتد دو جانبه.

مصلحت (MASLAHAT): آن چه لازم باشد انجام نشود چون انجام آن اگرچه ضروری است ولی ممکن است از نظر کسانی که ضرورت در نظر گرفتن مصالح آنان وجود دارد ضرورتاً ضروری تلقی نشود. نوعی کبابی که در آن نه سیخ بسوزد، نه کباب و نه گوجه‌فرنگی.

مضروب (MAZROOB): کتک خورده، دوّم خردادی، دانشجوی عزیز، وزرای محترم.

مطبوعات (MATBOOAT): جمیع مطبوعه، جراید، نشریات، روزانه، هفتگی، ماهانه و سالانه دارد. در هر حال زیان‌آور است، نابود باید گردد، غلط‌های زیادی، اسراف. اگر مال ما باشد کار فرهنگی است، اگر مال آنان باشد سیاسی است. ستون پنجم، درش را باید گل گرفت. مطبوعات بر دونه است: نورچشمی، عامل دشمن.

مطیع (MOTI-A): شهروند دوست‌داشتنی، نیروهای اصول‌گرا، دوستان.

برابرنند، اما بعضی برابرترنند.

مستراح (MOSTARAI): محل استراحت، استراحت‌گاد، جایی که در آن افراد نه مورد مراقبت‌اند و نه در آنجا مورد شنود قرار می‌گیرند.

مشاور (MOSHAVER): آن که با او مشورت کنند و نظرش را اجرا نکنند. کسی که حرف‌های خوبی می‌زند ولی کارهای خوبی نمی‌کند. به کسی که از سیم خاردار پریده و مجروح شده باشد گفته‌اند.

مشت محکم (MOSHT-E-MOHKAM): یک نوع مشت، مشت: دست بسته شده، محکم: سفت، با آن به دهان دشمن، به خصوص استکبار و دشمنان داخلی می‌کوبند. برای نابودی امپریالیسم تنها راه قطعی است.

مشکوی (MASHKOOK): کسی که از خیابان عبور کند. کسی که آب بنوشد و با دستمال کاغذی بینی‌اش را بگیرد، کسی که سرش را تکان دهد، نفس‌کش، آن که از جیبش بلیط اتوبوس در بیاورد، اکثر مردم، بقیه، دیگران، غیره، هرکس مثل ما نیست. دشمن، ترکیبات: تشکیک، شکاک (با میرشکاک فرق دارد). هرکس عینک دودی استعمال کند، هرکس شبیه اجانب باشد، هرچیز که فهم آن دشوار

مستظنون (MAZNOON): کسی که احتمالاً چند سال پیش نفس کشیده بود.

معلوم الحال (MAELOOM-OL-HAL):
افتضاح، بدنام، بی تربیت، پدرنامرد، عوضی، ...، ...، به آدم‌هایی که نمی‌توانند از خودشان دفاع کنند یا زندانی هستند یا حق حرف زدن ندارند اطلاق می‌شود. معمولاً آدم‌های معلوم الحال نظراتی دارند که مخالفان آنان قادر به رد کردن آن نظرات نیستند. ضرب‌المثل عامیانه: «یارو حصه‌اش به آبه، یارو حالش خرابه.»

مغز (MAGHZ): ماده نرم و خاکستری رنگی که درون جمجمه قرار دارد و گاهی اوقات بعضی افراد در بعضی جاها از آن استفاده می‌کنند.

مفلس (MOFLESS): کسی که کاملاً تحت تأثیر تصمیم‌گیری‌های اقتصادی مسئولان قرار گرفته است. بی چیز.

مقامات (MAGHAMAT): جمع تعدادی مقام. گل‌های سرسید آفرینش، اشرف مخلوقات. از ما بهتران. انجمن دسته گل‌های مقیم مرکز. کسانی که خداوند لطف فرموده و ما را معاصر آنان آفریده است.

مقطع (MAGHTA-A): محل قطع

کردن. محل بریدن. محلی که انسان می‌برد. کنایه از بعضی زندان‌ها که در آن انسان می‌برد. مقطع حساس: محل حساس قطع شدن، محل قطع شدن حساس، محلی که با حساسیت بالا بریده شده است. مقطع حساس زمانی: زمانی که چیزی با حساسیت بریده شود.

ممیز (MOMAYYEZ): کسی که بررسی کند و چیزهای خوب را از بد جدا کند و چیزهای خوب را کنار بگذارد و ممنوع اعلام کند. سانسور کننده. حذف کننده. یک نوع مرتضی.

من (MAN): موضوع اصلی در حکومت استبدادی. اینجانب. حقیر سرپا تقصیر. بنده. الاحقر. این بنده گناهکار.

مناظره (MONAZEREH): مجلسی که در آن دو نفر گفتمان کنند و هر کدام حرف خودشان را بزنند و در میان حرف همدیگر بپرند و اجازه حرف زدن به طرف ندهند و روی همدیگر را کم کنند.

منافق (MONAFEGH): دورو. در گذشته به کسی که علناً خودش را موافق نشان می‌داد ولی مخفیانه مخالفت می‌کرد می‌گفتند، اما در حال حاضر به کسی که اعلام جنگ مسلحانه می‌کند منافق می‌گویند.